

| | | | |
|--------------------------|---------------------------|---------------------------|---------------------------|
| چون مقصود می در علم | بی توارد دست سناشم کلام | ای کجای زین من فی سر و پا | بهر زارت لصدنا جفا |
| همی زین کتاب آرد آوا | که بچشم درقی زنگاری | از خدا دست تو زین گشته | با خون من سگین گشته |
| گویم این قاعده هم در آوا | ازین دانش به پیلار می آید | بکار نمی آید در این گشته | در همه عجز زین در دست |
| ازین پس چه کپی از نگار | کنی بنگار این اگر در آوا | بوسم آن ساعده پیمانی | نیست خود در پی از انم حکم |
| فصل نگار من از این گشته | لیک در کار همه پس گشته | بکار گشته ای طایفه نگار | که بین رنگ نمودم طایفه |
| پس بپسک سیرازده سیرا | وکن در هر سرش گشته | مستان از پی از این خط | نشانی خود بپسک گشته |
| بگشت از زور که به ارش | پس این قاعده چون گشته | جهان نام سیرا گشته | ایود و نازنی از خود رنگ |
| در این خط جدا آرد رنگ | رنگ که کافه ز پایی رنگ | کاتبی که بگردد کار رنگ | رنگ خود در رنگ گشته |
| صفت خود رنگ | کافه در دست خود در رنگ | خود در رنگ گشته | خود در رنگ گشته |